

انسان‌پیرانی

بررسی کتاب جامعه‌شناسی (۲)

جهاز جدید و

دانشگاه تهران و مطالعات فرهنگی
سال پنجم



جمشید میرزایی
کارشناس ارشد علوم اجتماعی و دبیر منطقه‌ی قرچک

پیش‌گفتار

کتاب تازه‌تألیف «جامعه‌شناسی ۲» در بخش اول خود به مفهوم هویت پرداخته و درس ششم به موضوع «ما به‌عنوان ایرانی خود را با چه روایتی می‌شناسیم؟» اختصاص داده است. در این پژوهش، ما به بخش‌هایی از درس ششم عطف توجه داشته‌ایم. در این درس با توجه به تقسیم‌بندی تاریخ ایران به سه دوره‌ی باستانی، اسلامی و جدید، با تکیه بر مباحث جامعه‌شناختی تاریخی، موقعیت‌هایی که هر کدام نقطه‌ی عطفی در تاریخ ما محسوب می‌شوند، مطرح شده‌اند. در این نوشتار، ما به دوره‌ی سوم پرداخته‌ایم؛ یعنی آغاز دوران جدید که مصادف با دوران معاصر (در تقسیم‌بندی تاریخ جهانی) غرب است. ما به چند دلیل این قسمت از درس ششم را به‌عنوان مقاله‌ی خود برگزیده‌ایم:

۱ تأثیرات روابط این دوره در زندگی ما محسوس‌تر است و اثرات آن را تا به امروز می‌توانیم ببینیم.

۲ دانش‌آموزان از وقایع ایران باستان و دوران پس از ورود اسلام به ایران اطلاعات نسبتاً کافی دارند، اما به‌نظر می‌رسد اطلاعات تاریخی - جامعه‌شناختی آنان از دوره‌ی سوم - جدید - اندک است.

۳ روابط کشورها امروزه برعکس گذشته، بیشتر سیاسی فرهنگی است تا سیاسی نظامی و مفهوم دولت - ملت مربوط به این دوره است.

۴ این دوران آغاز دوران ضعف و ناتوانی حکومت‌های ایران و جهان اسلام و قدرت‌گیری و جهان‌گیری دول غربی است.

با توجه به جلسات فکری که در گروه‌های آموزشی (علوم اجتماعی) برگزار می‌شد و علاقه‌ی نگارنده به مباحث پژوهشی، با تکیه بر جامعه‌شناختی تاریخی، درباره‌ی کتاب تازه‌تألیف جامعه‌شناسی ۲ به تهیه و تألیف این مقاله دست زد.

مقدمه

اگر آغاز دوران جدید یا معاصر، برای ما ۲۰۰ سال پیش (سال ۱۱۷۴ ه.ش، به تسامح سال تأسیس سلسله‌ی قاجاریه) و برای غریبان سال ۱۷۸۹م (سال انقلاب فرانسه) باشد، دوران قاجار را می‌توان عصر ارتباط روزافزون ما با تمدن جدید و غرب دانست. عصر قاجاریه مصادف با اوج‌گیری تجاوزات قدرت‌های آن روز مغرب‌زمین (انگلیس، روسیه و فرانسه) و هجوم فکری و فرهنگی، و شغلی و فناورانه و نظامی غرب به مشرق‌زمین به‌طور اعم و ایران به‌طور اخص است. غرب دیگر آن غرب سابق (یونان و روم) یا فرورفتگان در چهل قرون وسطا نبود. برای سلطه و نفوذ خود بر جهان به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد. در این شرایط، نقش سه گروه عمده در این بسط و گسترش نفوذ غرب بیشتر خودنمایی می‌کند:

۱ کمپانی‌های تجاری که اهداف فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و توأمان داشتند.

۲ نیروی نظامی مجهز به سلاح‌های جدید.

۳ مبلغین مذهبی که وظیفه‌ی آماده‌سازی و درونی کردن فرهنگ و تمدن غرب را بر عهده داشتند.

روش ما در این پژوهش، روش کتاب‌خانه‌ای بوده است.

تعریف و بیان مسئله

سؤالی که انگیزه‌ی اولیه‌ی نگارش این مقاله شد، سؤالی است که برای انسان ایرانی به‌طور اعم و برای پژوهشگران عرصه‌ی علوم اجتماعی به‌طور اخص در این صدوپنجاه، دویست سال اخیر همواره مطرح بوده و ذهن او را به خود مشغول داشته‌اند:

۱ انسان ایرانی در این دو قرن چه واکنش‌هایی نسبت به جهان جدید و غرب داشته است؟



**سؤال این است که
ما در این دو قرن چه
واکنش‌هایی به جهان
جدید نشان داده‌ایم
و کدام واکنش‌ها
موفقیت‌آمیز تر بوده است**

ورود به عصر جدید

صاحب‌نظران، آغاز دوران معاصر را در تاریخ جهان سال ۱۷۸۹ میلادی (سال وقوع انقلاب فرانسه) می‌دانند. با اندکی تسامح می‌توان مبدأ تاریخ معاصر ایران را نیز در همین سنوات جست‌وجو کرد؛ یعنی آغاز به قدرت رسیدن سلسله‌ی قاجاریه (سال ۱۷۳۴ هـ.ش یا ۱۷۹۵ م). در این دو قرن، هویت ایرانی و «ما»ی ایرانی در مقابل غرب تعریف می‌شود. خود در مقابل دیگری و غربیت معنی پیدا می‌کند، و غرب، دیگری و غربیت ماست. غربی که با قدرتی غول‌آسا در جهان قد علم کرده و با قدرت تمام در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... حاضر شده است. «درآمدن فرهنگ مغرب‌زمین در میان ما، نه جبر تاریخ بود و نه علامت پایان یافتن دوره‌ی تاریخی فرهنگ ما. معلول ضعف ما بود و قوت آن‌ها» [سروش، ۱۳۷۹: ۱۶۰].

«در آغاز سلطنت قاجار، امپراتوری عثمانی ایران را از اروپا جدا کرده است، و ایرانیان از آن‌چه در آن سوی می‌گذرد، بی‌خبرند. تنها روسیه است که نشانی از غرب دارد و ایرانیان اندک‌اندک آن را در نزدیکی خود احساس می‌کنند، و نیز انگلیسی‌ها را که از راه جنوب سقیر و تاجر به ایران می‌فرستند. ایرانیان از هفت بلاد فرنگ سخن می‌گویند و اصطلاح روم به معنای بیژانس، شامل همه‌ی کشورهای اروپایی می‌شود. ایرانیان بر برج عاج خود نشسته‌اند. اروپا جای دور است و فرنگ ناکجاآبادی است که تصاویرش را در جعبه‌ی شهر فرنگ سر گذر می‌توان دید و سفیرش را در تزیه‌ها» [بهنام، ۱۳۸۳: ۱۵].

قاجاریان که نظامی ایللیاتی را بر کشور حاکم کرده بودند و هیچ‌گونه آشنایی با مملکت‌داری نداشتند، در مقابل قدرت فزاینده‌ی غرب قرار گرفتند. در این دوران، ایران در یک موقعیت غیراستعماری وابسته قرار گرفت. دوران قاجار فصلی سرد در تاریخ ما محسوب می‌شد که در آن، همه‌چیز به رکود رسیده بود. «نوآوری ایرانی به تعطیلات رفته بود. ما به تعطیلات تاریخی رفته بودیم. به قول **داریوش شایگان**: ما کار خود را به انجام رسانده بودیم و زمان فراغتمان در تاریخ فرا رسیده بود. در یک سو غرب بود که می‌تاخت و در سوی دیگر، یک امپراتوری کهنه ایللیاتی با شاهانی که **صلاح** را در نگاه‌داشتن تعادل قدیم می‌دانستند» [همان، ص ۲۱].

خودآگاهی نسبت به عقب‌ماندگی

در زمان دومین شاه قاجار، یعنی **فتحعلی‌شاه**، دو دوره جنگ میان ایران و روس اتفاق افتاد که حاصل آن عهدنامه‌های گلستان و

۲ بر حسب پیامدهای واکنش و اثرات و نتایج به بار آمده، کدام گروه و جریان واکنش موفقیت‌آمیزتری داشته است؟

با توجه به پژوهش‌های صورت گرفته در این مورد (مثلاً: روشن‌فکران ایرانی و غرب: **مهرزاد بروجردی**؛ ایرانیان و اندیشه‌ی تجدد: **جمشید بهنام**؛ کیستی ما از نگاه روشن‌فکران ایرانی: **حسین کاجی**؛ ما و غرب: **علی‌رضا بختیاری** و دیگران؛ روشن‌فکران دینی و مدرنیته در ایران پس از انقلاب: **مسعود پدرام**؛ پرسش فلسفی «ایرانی بودن چیست»: **موسی دیباج**؛ مفهوم اسلامیت و ایرانیته: **شاپور رواسانی**؛ شاهنامه و هویت ایرانی: **اولریش مارزولف**؛ روشن‌فکران ایرانی و مدرنیته: **علی میرسپاسی**؛ تکوین و تنفیض هویت ایرانی: **داور شیخاوندی**، و...) و نیز با توجه به مطالعات و بررسی‌های نگارنده این دو فرض در ذهن شکل می‌گیرند:

الف) فرض اول ما این است که دفاع از میراث سنت یا مدرنیته (فراورده‌های غرب) باید با دیدی نقادانه و عقلانی و منطقی باشد نه با نفرت و یا شیفتگی. چون در حالت شیفتگی، احساسات و عواطف بر عقلانیت چیرگی می‌یابد و نتیجه‌ی همانی می‌شود که در سطور بعد آورده‌ایم.

ب) طبق فرض دوم که در واقع مکمل، قرین و هم‌نشین فرض اول است، جریانی موفق خواهد بود که در شکاف سنت و مدرنیته دچار شیفتگی و نفرت نشود، بلکه با سلاح عقل به جهان جدید رو کند و بتواند به خوبی جوانب این شکاف و مسیر حرکت و ابزارهای خود را در این شکاف بشناسد و به کار گیرد.

از نظر ما، جریان سوم (نوگرایان و احیاگران دینی) که با **سیدجمال‌الدین اسدآبادی** آغاز می‌شود، موفق‌تر از جریانات دیگر بوده و به درستی از این شکاف و شرایط فرهنگی - اجتماعی زمان، آگاه بوده است.

ترکمن چای بود و از دست رفتن اراضی شمالی کشور و تحقیر ایران، اما این جنگ‌ها نتیجه‌ی مثبتی را نیز برای ایرانیان به ارمغان آورد. آن جنگ‌ها اولین ضربه و تلنگری بود که به انسان ایرانی فهماند، از دنیا عقب مانده است. از آن روز تلاش کرد عقب‌ماندگی خود را نسبت به دنیای مدرن رفع کند. «باید گفت مهم‌ترین سؤال و مبدأ مدرنیته در ایران، سؤال معروف عباس میرزا است که از سفیر فرانسه پرسید: ای غریبه، به من بگو که در دنیا چه اتفاقی افتاده و چرا همیشه ما شکست می‌خوریم؟ به زعم متفکرین ایرانی، این سؤالی مهم و بسی سرنوشت‌ساز پیرامون مبدأ فکری و نظری مدرنیته در ایران است» [علاقه‌مند، ۱۳۸۴].

حاکمان ایران

ناصرالدین شاه قاجار که پنجاه سال با استبداد تمام بر ایران حکم‌راند، نمونه‌ی تمام‌عیار سلطنت مطلقه و «پاتریمنالیسم سنتی» بود. در دوره‌ای که جهان به سرعت تمام به سوی ترقی، آزادی، حاکمیت قانون و... بود، شاهان ایرانی به دنبال تجملات، شکار، مسافرت و... بودند. ناصرالدین شاه سهار به اروپا رفت و هر مسافرت او هزینه‌های سنگینی بر کشور تحمیل می‌کرد.

در یکی از این سفرها، او با امپراتور پروس (آلمان) دیدار کرد. شاه ایران به جواهرات و الماس علاقه‌ی فراوانی داشت و مقادیر زیادی از آن را به لباس خود آویزان کرده بود و به جواهرات و طلاهای خود فخر می‌فروخت. با نگاهی متکبرانه به امپراتور پروس می‌گوید: «تو چرا جواهر و الماس نداری؟» امپراتور پروس سکوت می‌کند و او را به جایگاه ویژه می‌برد تا رژه ارتش پروس را ببیند. آن‌گاه به شاه ایران می‌گوید: «این جواهر من است» (مقایسه‌ی طرز نگاه و تفکر حاکم ایرانی با حاکم اروپایی). دیگر شاهان قاجار نیز اسلاف و اخلاف همین شاه مستبد بودند.

تلاشگران ایرانی

از بزرگ‌ترین مصلحان ایرانی در این دوران می‌توان به عباس میرزا (ولیعهد فتح‌علی شاه)، قائم‌مقام فراهانی (صدراعظم محمدشاه)، امیرکبیر (صدراعظم ناصرالدین شاه)، میرزا حسن رشیدی (مؤسس مدارس جدید در ایران) میرزا یوسف خان مستشارالدوله (صاحب رساله‌ی معروف یک کلمه) اشاره کرد. به‌عنوان نمونه، برخی اقدامات امیرکبیر عبارت بودند از:

۱ انتشار روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه (۱۲۶۳ ه.ق)

۲ تأسیس مدرسه‌ی دارالفنون (پلی تکنیک)

۳ اعزام دانشجویان به اروپا برای یادگیری و اخذ علوم، صنایع و...

فرازهای بزرگ تاریخ معاصر

انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ه.ش / ۱۹۰۶ م) به‌عنوان اولین انقلاب قرن بیستم، با شعار آزادی، برابری، برادری اتفاق افتاد و تلاشی بود آگاهانه در راه رهایی، انقلابی که ملت ما را روبروی قدرت‌های داخلی (استبداد) و خارجی (استعمار) قرار داد، علی‌رغم پیروزی‌های اولیه، با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ عقب‌نشینی کرد. استبداد رضاشاهی از دل آن بیرون آمد و نتایج مشروطه به سخره گرفته شد. دوران پهلوی اول و دوم را می‌توان عصر دولت مطلقه‌ی شبه مدرن نامید؛ با خصوصیات نظیر دولت مدرن، بوروکراسی گسترده، عقلانیت مدرنیستی، نوسازی آمرانه، ارتش حرفه‌ای، سکولاریسم فرهنگی و...

تلاش‌های انسان ایرانی ادامه یافت. دولت ملی و مشروطه‌خواه مصدق با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سقوط کرد و دیکتاتوری و نوسازی آمرانه تداوم یافت تا به سال ۱۳۵۷ که بزرگ‌ترین فراز تاریخ ایران، با هدف محو استبداد، استعمار و استثمار و با شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی فرا رسید.

ماهیت غرب

همان‌طور که در سطور پیشین بیان کردیم، در دو قرن اخیر هویت ما در مقابل غرب تعریف شده است، و اما چستی غرب: «غربی که روبرویی ماست دو چهره دارد: یکی وجه سیاسی که روبرویی تمدن غرب است - و البته با کلیت این تمدن مناسبت دارد - و دیگری وجه فکری که زیربنای این تمدن است» [خاتمی، ۱۳۷۶: ۱۸۳]. هم‌چنین می‌توان گفت غرب دارای یک وجه سخت‌افزاری است (راه‌آهن، ماشین‌آلات، صنعت، کشتی‌سازی، اسلحه و...) و یک وجه نرم‌افزاری (فکر، فرهنگ، فلسفه، ایدئولوژی و...).

واکنش‌های انسان ایرانی به جهان جدید

انسان ایرانی و جامعه‌ی ایرانی، در آستانه و هنگامه‌ی ورود به عصر جدید و مواجهه با فرهنگ و تمدن غرب و مدرنیسم، چه حالی داشته است؟ می‌توان مدعی بود که حال انسان ایرانی چنین بوده است: «... میان دو لبه‌ی گازانبری این دو پارگی گرفتار آمده و دچار شیفتگی دوسویه و متضادی شده است: از یک سو دل‌باخته‌ی بینش جادویی جهانی است که هنوز بسته‌ی هاله‌ی مقدس خاطره جمعی است، و از سوی دیگر شیفته‌ی نوآوری‌ها، و شیفتگی‌هایش با نیروی مقاومت‌ناپذیری، وی را به طرف خود می‌کشد» [شایگان، ۱۳۷۶: ۳۵].



دفاع از میراث سنت یا مدرنیته (فرآورده‌های غرب) باید با دیدی نقادانه و عقلانی و منطقی باشد، نه با نفرت و یا شیفتگی

هر سه لایه را پذیرفته است. طبق این باور، فرهنگ و تمدن امروز ما از نوعی کثرت‌گرایی فرهنگی و فرهنگ موزائیک‌وار برخوردار است. اکنون به شرح کوتاه این جریان‌های سه‌گانه می‌پردازیم:

الف جریان غرب‌گرایان سنت‌ستیز (غرب‌ستا)

این گروه که گاه از آنان به روشن‌فکران تعبیر می‌شود، اغلب کسانی بوده‌اند که یا به مغرب‌زمین سفر کرده یا با مغرب‌زمینیان در ارتباط بوده و شیفته‌ی ترقیات تمدنی آنان شده‌اند و در حسرت ترقی و پیشرفت آنان - به زعم خود - به سر می‌برند. این تیپ روشن‌فکران و نوع واکنش آن‌ها، در چارچوب غرب‌زدگی جای می‌گیرد. «غرب‌زدگی وجه دیگری از همان ناآگاهی نسبت به تقدیر تاریخی غرب است. غرب‌زدگی یعنی جهل نسبت به غرب... غرب‌زدگی ناآگاهی از ماهیت واقعی تمدن غرب است» [شایگان، ۱۳۵۶: ۱۵۰].

برخی از خصوصیات معتقدان این جریان عبارت‌اند از: مطلق‌گرایی (غرب را به‌طور کامل و مطلق پذیرفتن)، پشت کردن به سنت‌ها، شیفتگی نسبت به غرب، نگاه به غرب به‌عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر، (سراسر تکوینی و ترقی)، نگاه غیرعقلانی به غرب (چربش عواطف بر عقلانیت)، احساس حقارت و کهنتری نسبت به غرب، مزاحم دیدن دین و سنت در راه تجدد، اعتقاد به عدم سازگاری دین با جهان جدید (نفی دین به نفع جهان جدید)، عدم درک واقعیات و مناسبات جهان جدید، عدم اتکا به فرهنگ بومی و نفی آن و... برخی از سردمداران این جریان راه حل را در تغییر الفبا می‌دانستند و برخی دیگر نسخه‌ی (از فرق سر تا نوک پا فرنگی شدن) را تجویز می‌کردند. الیناسیون (از خود بیگانگی) و آسیمیلاسیون (تشبه) از جمله ارمان‌های این جریان به اصطلاح روشن‌فکری بوده است.

«متأسفانه آنچه به نام روشن‌فکری در عهد جدید تاریخ ملت ما جریان داشته است، حرکتی صوری، بی‌بنیاد و بریده از مردم بوده است. هیچ‌گاه صدای مدعیان روشن‌فکری این مرز و بوم از «کافه تریاها!!!» و قهوه‌خانه‌های خاصی که در آن جا پز اپوزیسیون را می‌دادند، بیرون نیامد و اگر آمد، مردم صدای آن‌ها را نشنیدند و اگر شنیدند، زبان آن‌ها را نفهمیدند و در نتیجه هیچ‌گاه تفاهمی به وجود نیامد» [خاتمی، ۱۳۷۶: ۱۹۹].

ب جریان سنت‌گرایان غرب‌ستیز (غرب‌گریز)

این جریان که دغدغه‌ی دفاع از مذهب و موارث سنتی را دارد، در مواجهه با غرب به آن پشت کرده و قطع رابطه با این موج را برگزیده است. برخی خصوصیات این جریان عبارت‌اند از: مطلق‌گرا (غرب را به‌طور کامل نفی کردن)، پشت کردن به غرب، نگاه به

با این حریف قدرتمند مواجه شده است؟ به‌طور کلی و با اندکی تسامح می‌توان واکنش‌های انسان ایرانی را در سه تیپ (گونه) مطرح کرد. در واقع در طول بیش از دو قرن، این سه جریان حضور و استمرار داشته‌اند و اندیشه و باور خود را به نسل بعد منتقل کرده‌اند:

الف) غرب‌گرایان سنت‌ستیز (غرب‌ستا)

ب) سنت‌گرایان غرب‌ستیز (غرب‌گریز)

ج) جریان سوم یا نوگرایان دینی (غرب‌شناسی)

واقعیت این است که مردم ایران با چند هزار سال زندگی مشترک، تا به امروز شاهد فراز و نشیب‌های فراوان بوده و فرهنگ و تمدن امروز آن متشکل از سه لایه‌ی فرهنگی تمدنی است:

۱ لایه‌ی ایران باستان؛ با نمودهایی نظیر عیدنوروز، تقویم شمسی، و...

۲ لایه‌های اسلامی؛ با نمودهایی نظیر دین اسلام، اعیاد غدیر یا فطر و قربان، معماری اسلامی و...

۳ لایه‌ی غربی و مدرنیسم؛ با نمودهایی نظیر: پارلمان، دموکراسی، مشروطه، مدارس جدید، مطبوعات...

- جریان سنت‌گرا و غرب‌ستیز، عمدتاً کوشش خود را به حفظ لایه‌ی اسلامی معطوف می‌کند و توجه چندانی به میراث ایران باستان ندارد و به شدت علیه لایه‌ی مدرنیسم نیز جبهه‌گیری می‌کند. اما در میان غرب‌گرایان سنت‌ستیز دو شاخه‌ی متفاوت می‌توان تشخیص داد:

یک شاخه‌ی آن مبهور و متحیر مدرنیسم است و دیدی منفی نسبت به میراث سنتی (باستانی - اسلامی) دارد و آن دوران را نوعی ارتجاع و عقب‌ماندگی تلقی می‌کند. شاخه‌ی دیگر آن به نفی میراث اسلامی می‌پردازد، ولی سعی می‌کند با جمع لایه‌ی باستانی ایران و مدرنیسم به یک سنتز برسد. نوعی گرایش «ناسیونالیسم رومانیتیک» در این شاخه می‌توان دید. جریان نوگرایان دینی نیز معتقد به نقادی و وام‌گیری (گزینش‌گری) و تبادل فرهنگی است و جنبه‌های مثبت

غرب به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر (سراسر پلیدی)، نفرت نسبت به غرب، عدم درک واقعیات جهان جدید، روی آوردن به تحجر، نگاه غیرعقلانی به غرب، چربش عواطف بر عقلانیت، تصور و تلقی از دارالکفر بودن غرب، اعتقاد به عدم سازگاری دین و جهان (نفی جهان جدید به نفع دین)، احساس بی‌نیازی نسبت به غرب (آن چه خوبان همه دارند، تو یک‌جا داری) و...

یکی از اندیشمندان کشورمان جریان دین‌داری تحجرآمیز را در کنار روشن‌فکری بی‌دین، دو آفت و درد بزرگ جامعه دانسته است. «مسئله‌ی بزرگ دیگر، مسئله‌ی تحجر، قشری‌گری و واپس‌گرایی است، و تحجر چیزی نیست جز دادن رنگ تقدس و اطلاق جاودانگی به برداشت‌های محدود و ناقص بشری و مقدم داشتن عادات فکری و عاطفی بر منطق و حقیقت... تأثیر جریان تحجر بر جامعه‌ی ما که هویت دینی دارد، بسیار زیاد و حساس است و از تأثیر منفی جریان روشن‌فکری بی‌دین بر جامعه بیشتر است؛ به‌خصوص که متحجران نوعاً افرادی ظاهر‌الصلاح و مقدس‌مآب... هستند» [همان، ص ۲۰۱].

ج جریان سوم یا نوگرایان دینی (غرب‌شناس)

این جریان با عناوین اصلاح‌گری دینی، روشن‌فکری دینی، احیاءگری دینی، بازگشت به خویشستن، نواندیشان مذهبی و... مطرح است. سلسله‌جنبان آن سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود که داعیه‌ی اتحاد جهان اسلام، رهایی از فقر و عقب‌ماندگی و مبارزه با جهل را داشت. برخی از خصوصیات این جریان عبارت‌اند از: نسبی‌گرایی (پذیرفتن محاسن و رد معایب تمدن غرب)، نگاه به غرب به عنوان یک کل تجزیه‌پذیر، درک واقعیات و مناسبات جهان جدید، نگاه انتقادی به سنت و مدرنیته، بازسازی سنت در متن تجدد، زمان‌شناسی (زمان فرهنگی و اجتماعی و نه صرفاً زمان تقویمی)، تصفیه و استخراج منابع فرهنگی گذشته، اعتقاد به سازگاری دین و جهان جدید، دفاع عقلانی از دین و قابل تحقق دانستن دین‌داری در عصر جدید، نگاه عقلانی به غرب، تلاش برای بومی کردن مدرنیته و...

«به روشن‌فکر بی‌دین تا می‌گویی خدا، می‌گویی انسان و دین‌دار متحجر تا می‌گویی خدا... اما روشن‌فکر دین‌دار می‌گوید: انسان خدایی... جریانی که نه معایب روشن‌فکر بی‌دین را داشته باشد و نه نواقص دین‌دار متحجر» [همان، ص ۲۰۵]. یعنی دو مؤلفه و رکن اصلی این جریان عبارت‌اند از: دغدغه‌های اصیل آسمانی، و تعهد عمیق اجتماعی. این جریان تأثیری اساسی در پیروزی انقلاب داشته

است و طراح و نظریه‌پرداز طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز منسوب به این جریان است. هدف از ارائه‌ی این طرح آن بوده است که ایران از موقعیت تماشاگر و منفعل خارج شود و در جایگاه بازیگر و فعال قرار گیرد، از موضوع شناخت خارج شود و در موضع گفت‌وگو قرار گیرد، و در مجموع، نقش مهم و فعالی در مناسبات جهانی داشته باشد.



نکته‌ی پایانی

آن چه سبب ناکامی جریان غرب‌گرایان سنت‌ستیز شد، نشناختن ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی ایران، ایران را اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ فرض کردن، و تجدد را به جای تمدن القا کردن بود. از سوی دیگر آن چه سبب ناکامی و عدم توفیق جریان سنت‌گرایان غرب‌ستیز شد، دل‌بستگی شدید عاطفی به موروث سنتی بود و بی‌اعتمادی به همه‌ی آن چه که در خارج از اوست.

یک نکته: جریان‌ات غرب‌گرا و سنت‌گرا از حیث هویت، باور و واکنش، دقیقاً نقطه‌ی مقابل یکدیگرند، با این حال دارای وجه اشتراکاتی نیز هستند؛ نظیر شناخت و تصمیم‌مبتنی بر احساسات و مطلق‌گرایی و مطلق‌انگاری. به تعبیر دکتر شریعتی «این‌ها که تظاهر به فرنگی‌مآبی می‌کنند و شیفته و شیدای اروپایی‌اند، آن را عالمانه و درست از نزدیک نمی‌شناسند. هم‌چنان که مرتجعین متعصب و کهنه‌پرست ما، با غرب و تمدن و فرهنگ غرب، یکپارچه و به قول فرنگی‌ها به‌طور سیستماتیک مخالف‌اند» [شریعتی، ۱۳۷۵: ۱۵۷]. ولی آن چه که سبب شده است تا تلاش‌های جریان نوگرایان و نواندیشان (احیاگران) دینی قرین توفیق افتد، عبارت است از چربش عقلانیت بر عواطف و احساسات و داشتن نگاه انتقادی و نه نگاه نفی و اثباتی.

منابع

۱. بهنام، جمشید (۱۳۸۳). ایرانیان و اندیشه تجدد. نشر فروان روز. تهران.
۲. خانمی، سیدمحمد (۱۳۷۶). بیم موج. نشر سیمای جوان. تهران.
۳. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹). رازدانی دین‌داری و روشن‌فکری. نشر صراط. تهران.
۴. شایگان، داریوش (۱۳۵۶). آسیا در برابر غرب. امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۶.
۵. _____ (۱۳۷۶). «تعطیلات در تاریخ». فصل‌نامه‌ی گفت‌وگو، شماره‌ی ۶ زمستان ۱۳۷۶.
۶. شریعتی، علی (۱۳۷۵). مجموعه‌ی آثار ه. چاپ بیست‌وهفتم. تهران.
۷. علاءبند، مهدی (۱۳۸۴). «عاملین مدرنیته ایرانی». نشریه‌ی الکترونیکی فصل نو، ۱۷ دی ۱۳۸۴.

